

جامعه ما از بحران‌ها و ابربحران‌های مختلفی مانند بیکاری، کمی تولید و تولید ناخالص ملی، فساد ساختاری، رو به ورشکستگی رفتن صندوق بازنشستگی، کمبود آب، مهاجرت روزافزون نخبگان، فروپاشی شتابناک اعتماد و سرمایه اجتماعی و... و نیز معضلاتی اساسی چون استبداد سیاسی، فقر اقتصادی، تبعیض (در حوزه‌های مختلف اقتصادی و جنسیتی و مذهبی و قومی و زبانی و...)، آسیب‌های مختلف اجتماعی، فروپاشی اخلاقی و... رنج می‌برد.

این مشکلات و بحران‌ها چه نسبت و ارتباطی با یکدیگر دارند و آیا می‌توان یکی یا برخی از آنان را مهم‌تر و علت‌العلل بقیه دانست؟ صاحب‌نظران در حوزه‌های مختلف دیدگاه‌های گوناگونی در این رابطه دارند. اخیراً در تهران سمیناری با همین عنوان برگزار شد و هر یک از کارشناسان با توجه به حوزه تخصصی خود یعنی اقتصاد و سیاست و تاریخ و... مسئله‌ای را به عنوان محور بنیادی معرفی کرد.

از سوی دیگر در یک نگاه تاریخی می‌بینیم نخبگان و مردمان سرزمین مان در دوران نوین تاریخ ایران بیش از یک قرن است که با جنبش مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب اسلامی، جریان اصلاحات، جنبش سبز و... سعی کرده‌اند با نوسازی اداری و حاکمیت قانون، انتخابات آزاد و استقلال ملی، تغییر ساختار پادشاهی قدرت، اصلاح سیستم سیاسی و مدیریتی، فشار مدنی برای اجرای قانون و عدالت و...؛ به حل مشکلات ملی برسند اما با رخداد‌های مختلفی همچون دیکتاتوری جایگزین مشروطیت، کودتای استعماری- ارتجاعی 28 مرداد، استحاله انقلاب علیه ارزشهای اولیه‌اش، برخورد امنیتی و سیاسی ناکارآمد کننده از سوی جریان ضداصلاح و... به منزل مقصود نرسیده‌اند. ریشه این ناکامی‌ها و کم‌دست‌آوردی‌ها کجاست؟ آیا باز نسبتی با تشخیص اصلی‌ترین مسئله یا مسائل بنیادی جامعه ایران دارد و یا راه‌های حل این معضلات بنیادی نادرست بوده است؟

پس با یک نگاه اجتماعی در ترکیب با یک نگاه تاریخی می‌بینیم که پاسخ به پرسش از مسئله بنیادی در ایران پیچیده و چندلایه است.

بگذارید خود پرسش را نیز به پرسش بگیریم آیا اصلاً سخن از ناکامی و ناکارآمدی درست است و ما در این پویش پرنج و شکنج و پرفراز و نشیب دست‌آوردی نداشته‌ایم؟ داشته‌های کنونی مان کدام است؟

شاید بد نباشد از یک منظر تاریخی توجه داشته باشیم که در ایران دو نهاد دیرپا و قدرتمند وجود داشته که هر یک کارکردهای مثبت و منفی خاص خویش را داشته‌است: سلطنت و روحانیت. نهاد سلطنت اینک پس از قرونی طولانی از بین رفته‌است و بعید است که بازگردد و پایگاه اجتماعی روحانیت نیز علیرغم داشتن دست‌بالا‌تر در قدرت، بسیار کاهش پیدا کرده‌است. جدا از اینکه در داخل خودش نیز دچار پوست اندازی‌های گوناگون و تکثر درونی زیادی شده‌است. نابودی یک نهاد و تضعیف دیگری زمینه را برای قدرت‌گیری و نقش‌آفرینی برخی نهاد‌های مشابه از جمله جامعه مدنی و نیز نهاد روشنفکری همراه با عقلانیت مدرن را در ایران بازتر کرده‌است. جامعه ایران نیز به موازات این تغییرات اینک به شدت متکثر شده‌است؛ از جنبه‌های مختلف مانند نظرگاه نسبت به مذهب، گرایش‌های فکری و سیاسی و اقتصادی، سبک زندگی، نگاه به دیگر مردمان و روابط بین‌الملل و... .

بدین ترتیب در این فرایند و پویش تاریخی و طولانی اکثریت جامعه ما اینک مشارکت جوتر و مطالبه‌گراتر شده‌است. جامعه ایران از اواخر دوران قاجار از یک جامعه تقریباً یکدست سنتی وارد دوران جدیدی شد و تبدیل به «جامعه‌ای ناموزون با غلبه‌جه سنتی» گردید. اما به نظر می‌رسد از اواسط دهه شصت (شمسی) دوران نوینی را تجربه می‌کند: جامعه‌ای ناموزون با غلبه‌وجه مدرن. اما دست‌بالا‌تر در حکومت دست‌جریان دیگر است.

انقلاب ایران انقلابی التقاطی بود. التقاطی از خواسته‌ها و شعارهای رادیکال از سوی دو جریان روشنفکری و سیاسی مدرن (اعم از مذهبی و چپ) و جریان سنتی روحانیت سیاسی. بدنه انقلاب به خاطر شرایط خاص تاریخی جامعه ایران بیشتر پایگاه جریان سنتی بود ولی شعارهای انقلاب عمدتاً برخاسته از تفکر جریان روشنفکری. این التقاط دیری نپایید و جریان سنتی با زور و حيله و سرکوب جریان روشنفکری را به عقب راند. اما با تغییرات بنیادی جامعه و دست‌بالا‌تر یافتن جریان مدرن تحول خواه در درون جامعه ایرانی، قدرت حاکم به اشکال مختلف تحت فشار قرار گرفت. دوم خرداد 76 اولین تلنگر و ضربه جامعه نوین ایران به قدرت مسلط بود. این پویش و چالش و کشمکش هنوز نیز ادامه دارد. بدین ترتیب در یک حکومت التقاطی ترکیب شده از ولایت و جمهوریت

(جمهوریتی البته نسبی و ناقص)، این اقلیت است که با تمرکز در نهادها و مناصب بخش ولایی (بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی) بر اکثریت جامعه که از قدرت کمتری برخوردار است، حکومت می‌کند. اما اکثریت ملت نیز دست بردار نیست و به این رقابت ماراتونی و طناب‌کشی روزمره در صحنه سیاست و اجتماع ادامه می‌دهد. هر چند بخش ولایی با ابزارهایی همچون شورای نگهبان و سلاح نظارت استصوابی، قوه قضایی گوش به فرمان و ... مرتب به حریم نیمه‌جمهوریت نیز تجاوز می‌کند. اما باز جامعه مدنی راه‌های تازه‌ای برای اعمال اراده خویش می‌یابد.

خلاصه اینکه پس از حذف نهاد سلطنت هر چند قدرت جایگزین به لحاظ رعایت حقوق بشر و از جمله وضعیت زندانیان سیاسی و عقیدتی کارنامه سیاه تری از نظام پیشین برجای گذاشته است اما بر اثر انرژی اجتماعی آزاد شده در طی انقلاب اینک وضعیت آزادی بیان و مطبوعات بهتر از دوره پیش است. همچنین تکثر درونی و تحولات پی‌در پی در ساختار قدرت بسیار بیشتر از ساختار پیشین است. اگر در گذشته بین قدرت شاه و دیگر مقامات فاصله‌ای بسیار وجود داشت و بقیه باید در برابر او تسلیم مطلق بودند. امروزه علیرغم دست بالاتری ولایت فقیه اما اختلاف و تکثر از درون بیت خود او شروع می‌شود و به درون روسای سه قوه و دیگر سطوح قدرت دامن می‌گسترند. اگر فاصله تحولت سیاسی- اجتماعی در گذشته بنا به دلایل مختلف هر چند دهه یک بار بود امروزه به هر چند سال یک بار رسیده است.

دگرپرسی‌های درون ساختار قدرت از یکسو و درون جامعه ایران از سوی دیگر و تغییرات پیاپی در رابطه بین این دو از جنبه سوم، مرتب در جریان است. رشد شهرنشینی، سواد و تحصیلات عالی، طبقه متوسط اقتصادی و فرهنگی، رسانه‌های ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی، حضور همه‌جانبه زنان، و بسیاری از عوامل دیگر روند تحولات در ایران را شتابان و غیرقابل پیش‌بینی کرده است. آلن تورن و هابرماس دو اندیشمند معاصر در سفرهای شان به ایران هر دو گفته بودند اگر بخواهید ببینید ایران آینده چگونه خواهد بود باید ببینید در ذهن جوانانش (و آلن تورن گفته بود دخترانش) چه می‌گذرد. سخنی که بیراه هم نیست.

بدین ترتیب با توجه به پویای امیدوارکننده به موازات مشکلات و بحرانها و ابربحران‌ها از سوی دیگر و بدون اینکه بخواهیم نارضایتی و شاید گاه ناامیدی ملی مان را انکار کنیم؛ باید ببینیم اینک اصلی‌ترین مسئله یا مسائل بنیادی ایران چیست و راه حل غلبه بر آن کدام است؟

به گمان من اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین مسئله کنونی ایران همچنان حول چالش دیرین سنت - مدرنیته از یکسو و اقتدارگرایی سیاسی و اقتصادی با مشارکت جویی و به عبارت دقیق‌تر دموکراسی طلبی سیاسی و اقتصادی از سوی دیگر قرار دارد.

اکثریت جامعه ایران وارد دوران مدرن شده است. با همه تنوع و تکثرات داخلی آن. اما جریان محدودی از روحانیت سنتی-اقتدارگرا همچنان با استفاده از بخش ولایی قانون اساسی و قدرت مستقر متصلب شده در طول سه دهه نمی‌خواهد تسلیم رای و تمایل و گرایش اکثریت ملت شود. بدین ترتیب صورت مسئله جامعه ایران حکومت اقلیت بر اکثریت است.

وجه تراژیک ماجرا اما آنجاست که در درون همین اقلیت نیز باید اقلیتی بر اکثریتی حکومت می‌کند و دست بالاتر را دارد! یعنی جناح امنیتی- نظامی مستظهر به بیت ولایت. این اقلیت دکترین سیاسی اش برای اداره کشور و روابط بین‌الملل دکترینی عقب‌مانده، فریبکارانه و فاسد است. بحث در باره این سه خصیصه خارج از مجال این سخنرانی است.

اینک نگاه دشمن ستیز، توطئه‌محور و امنیتی و دارای رویکرد «تقابل» (هم در عرصه داخلی و هم منطقه‌ای و بین‌المللی) جای نگاه دیگر که به نوعی دکترین توسعه‌گراست و رویکرد «تعاملی» دارد (یعنی جریان اصلاحی و اعتدالی) را در ساختار قدرت در ایران تنگ کرده و مرتب در برابر اراده ملت (که به انحاء مختلف جریان تعاملی را تقویت می‌کند)، قرار می‌گیرد و اعمال و آثار آن را خنثی و محدود می‌سازد.

اما عصاره و نتیجه این وضعیت (یعنی چالش سنت/مدرنیته و اقتدارگرایی/دموکراسی خواهی) «وضعیت» خاصی را برای جامعه ایران پدید آورده است که می‌توان آن را «تبعیض همه‌جانبه» نام نهاد. اعم از تبعیضات طبقاتی، جنستی، مذهبی، مرکز-پیرامون، قومی-زبانی و

برای تعمیق بحث باید از یک زاویه دیگر نیز باید به این وضعیت نگریست؛ از زاویه «دولت‌نفتی». در ایران معاصر به علت نفتی شدن دولت این ملت است که به دولت محتاج شده است نه دولت به ملت و مالیاتش. این امر اینک و در ساختار قدرت جمهوری

اسلامی «زور» دولت را به علت برخورداری از «زر» حاصل از نفت و «تزویر» ناشی از قدرت مذهب و یا شعارهای ضدظلم و ضدسلطه جهانی بیشتر از یک دولت دیکتاتوری معمولی می‌کند.

نتیجه آن که برای تسهیل مسیر قدرت یابی دموکراتیک اکثریت در ایران و اعمال اراده اکثریت مدرن جامعه و عقب راندن سلطه اقتدارگرایانه و پرتبعیض حکومت ولایی و دولت نفتی باید در برابر «قدرت» حاکم بتوان تولید «قدرت» کرد. قدرت در برابر قدرت. این «قدرت» باید ناشی از آگاهی و تشکل یابی و همبستگی قدرت مردم و به عبارت تقویت و تشکل جامعه مدنی باشد. فکر ایجاد قدرت از طریق دولتها و قدرت های بیگانه هم ناممکن است و هم منفی و مخرب. مردم ایران نیز به صاحبان این نگاه و رویکرد هیچگاه «اعتماد» نمی‌کنند. اگر نگوییم مانند عبدالمجید خوبی در عراق با آنها مواجه می‌شوند...

اما جامعه مدنی ایرانی نیز جدا از فشارهای مستمر حکومت ولایی و دولت نفتی؛ از درون نیز دارای آسیب‌هایی است از جمله ناآشنایی با قواعد و تجارب جهانی مشابه، نظم ناپذیری و تفرّد، بحران‌های رفتاری و اخلاقی درونی که به تضعیف نهادهای مدنی منجر می‌شود. نقد رفتارشناسانه و اخلاقی انسان معاصر ایرانی و به خصوص فعالان سیاسی و مدنی اش (در عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، صنفی، جنسی، مدنی و ...) و تأکید بر اصلاح و پالایش منش اخلاقی کنشگرانش جهت تسهیل کار جمعی و قانونمند و بدور از جاه‌طلبی‌ها و رقابت‌ها و حسادت‌های درونی و جمع‌پاش و تن‌دادن به قواعد بازی دموکراتیک درونی یکی از وظایف مبرم این مسیر طولانی و البته خوش‌آتیه است.

در همین راستا تقویت رویکرد همکاری و همبستگی بین بخش‌های مختلف جامعه مدنی و نهادهای درونی آن یک امر بسیار خطیر است. بدون همسویی و همبستگی درونی بین نیروهای دموکرات و ملی (ملی به دو معنی؛ یکی دربرگیرنده همه ملت و دیگر نگاه به درون برای تغییرات و تحولات در ایران) نمی‌توان مسیر طولانی رسیدن به توسعه همه‌جانبه و انسانی و آزادی و رفاه و عدالت و استقلال و امنیت را در ایران به راحتی طی نمود. به جای کلمه مقدس دهه پراختلاف اول انقلاب یعنی «مرزبندی» که آویزه گوش هر فعال سیاسی و مدنی بود امروزه باید کلمه «همبستگی» و گرفتن مخرج مشترک بین گرایش‌ها متکثر و متنوع داخلی جامعه و جامعه مدنی ایرانی سرلوحه توجهات همگان باشد.

تنها از طریق همسویی‌ها و همبستگی‌های هر چه بیشتر ضمن حفظ همه تنوعات و سلايق فکری و سیاسی و مذهبی است که می‌توان بر قدرت متراکم سنتی-اقتدارگرای حاکم و دولت نفتی اختاپوسی که اینک دچار فساد ساختاری ویرانگری نیز شده، فائق آمد و بستر را برای رفع تدریجی همه تبعیضات طبقاتی و جنسی و مذهبی و قومی و ... هموار نمود. جدا از اینکه باید هر لحظه مراقب خطرآفرینی‌های جریان اقتدارگرا و دکترین سیاسی-امنیتی بحران‌آفرین و ماجراجویانه بی‌پشتوانه اش در نزدیک کردن جامعه ایران به خطر جنگ و قطعی و ویرانی و... بود.

در طی همین مسیر است که می‌توان تجارب گرانقدر تاریخی خود که بهای گزاف و خون‌های پاک و جان‌های عزیز برای کسب آن فدا شده اند را بکار گرفت. تجارب پراهمیتی هم چون: لزوم جدایی دین از حکومت؛ محدودیت زمانی و پاسخگو بودن همه مناصب حکومتی؛ نفی تمرکز قدرت؛ شایسته‌سالاری و به خصوص جنسیت‌زدایی از فرایند کسب منزلت و مسئولیت؛ ایران برای همه ایران- همه طبقات، همه عقاید و همه اقوام.